

سرنوشت خونین "قانون" در ایران!

م. امید

زمانی که آغامحمدخان قاجار توانست بر رقبای خود پیروز گردد و سران ایالات زند و افشار را شکست دهد و بعنوان یگانه حاکم نیرومند در ایران قدم به عرصه گذارد، ایران در آستانه یک تحول تاریخی قرار گرفت. این تلاش برای یگانه کردن حکومت و فرمانبرداری حکام از دولت مرکزی سرآغاز ایجاد ملت و دولت بورژوازی در ایران بود. زنده یاد احسان طبری، بعنوان پژوهشگری که با دید علمی به تاریخ ایران نگاه کرده است، از این رخداد بعنوان یک "تمرکز خونین" یاد می کند.

همزمانی آغاز پروسه شکل گیری دولت بورژوازی در ایران و به تبع آن پیدایش ملت بورژوازی با انقلاب کبیر فرانسه و تحولات نیرومند صنعتی در انگلستان نشان از آغاز یک ژرفش در تحول جامعه ایران و جدائی آن از نظام پوسیده و فرتوت فئودالی به سوی جامعه ای بود که قوانین حاکم بر آن می بایست با روابط نوین طبقاتی همخوانی داشته باشد. دولت بورژوازی، موسسات و نهادهای بورژوازی و قوانین حقوقی آن نمی توانست در ایران عقب مانده آلمان، با یک تغییر حکومت به سادگی بدست آید. تلاش روشنگران و آزادیخواهان ایرانی که بتدریج و در نتیجه تماس با غرب با پیشرفت های کشورهای غربی و تمدن آن آشنا شده بودند، با مخالفت شدید شاهان قاجار و حکام آن همراه بود. غل و زنجیر، تبعید و قتل، دربدری و بی خانمانی سرنوشت غم انگیز انسانهایی بود که در حسرت اجرای قانون و ایجاد کلوب ها، روزنامه ها و محافل، زندگی خود را در خطر می انداختند. استبداد حاکم، قدرت یگانه شاه که خود را سایه خدا می خواند و در غیبت حضرت مهدی، خود را حافظ "شریعت نبوی" قلمداد می کرد، نفس ها را می برید. حتی سفرهای ناصرالدین شاه هم نتوانست جزئی تغییراتی صوری آنهم در زمینه شکل لباس به ارمغان داشته باشد.

می گویند ناصرالدین شاه، در پاسخ کسانی که خواهان ایجاد یک کلوب برای "جوانان معتدل" تهرانی بودند گفت: «... نایب السلطنه! جوانان معقول بسیار بسیار غلط کرده اند که ایجاد کلوب می خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند پدرشان را آتش خواهم زد. حتی نویسندگان این کاغذ به اداره پلیس باید مشخص شده، تنبیه سخت بشود که منبجید از این فضولی ها نکنند.» (فرینون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت در ایران، ص ۲۰۳)

سخن بر سر این نبود که مثلا کسانی می خواستند اساس حکومت شاه را بهم بزنند، سخن بر سر میزانی معین از تعدیل در شیوه جاری حکومتی بود، اما شاه مستبد و متفرعن قاجار به هیچ چیز تن نمی داد. اگر سرنوشت کسانی مانند میرزا یوسف خان مستشارالدوله آن بود که: «چون رشوه گرفتن و ناخ و منسوخ دادن دایر و از عادات و رسوم شده بود، لذا مستشارالدوله تاب و توان در عدلیه را در خود ندیده و از کار کناره جست، بعد از چندی به امر ناصرالدین شاه او را گرفته و چوب زده و در انبار دولتی او را ۵ ماه حبس کردند... تا اینکه باز مغرضین... نوشتجات و لوایح او را بدست آورده و با کتاب، یک کلمه آن را به ناصرالدین شاه ارائه دادند. لذا حکم گرفتاری او صادر و او را مغفولاً به قزوین آوردند... خانه اش را غارت و مواجیش را قطع کردند...» (تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، جلد دوم ص ۱۷۱)

در عوض فردی مانند میرزا رضا کرمانی که از هواداران سید جمال الدین اسد آبادی بود، شاه پرچال و جبروت قاجار را در هنگام زیارت شاه عبدالعظیم در حرم به قتل رسانید. نه با قتل ناصرالدین شاه آزادیخواهان به آزادی دست یافتند و نه مستبدین با قتل آزادیخواهان توانستند این اندیشه را بخشکانند.

از همان زمان دو گرایش گوناگون و متضاد در جامعه و در میان روشنفکران (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) پدید آمد. اگر در میان روحانیت کسانی مانند شیخ فضل الله نوری یافت شدند که دامن از مشروعه در مقابل شعار حکومت مشروطه دفاع می کردند، فرزند وی "شیخ مهدی" * راه مشروطه خواهان را در پیش گرفت. (تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی ص ۶۶) و (تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی ص ۱۵۷، ۱۵۶) و (خاطرات نورالدین کیانوری ص ۳۷ و ۳۵)

کسانی مانند ملک المتکلمین و شیخ محمد خیابانی، از روحانیون برجسته ای بودند که در سنگر آزادیخواهان جای گرفتند و جان خود را بر سر آرمان گذاشتند.

در آنسو، در جبهه مکلاها نیز این دو گرایش متفاوت بوضوح دیده می شد. عین الدوله حاکم مرتجع تهران و محمد علی شاه مستبد از چهره های بنام تاریخ مشروطیت هستند و در آنسو، با حیدرخان، ستارخان و مبارزین گمنام تبریز مواجه هستیم. این دو گرایش متضاد و رو در رو قبل از آنکه نشأت از دیدگاه مذهبی یا غیر مذهبی این یا آن فرد داشته باشد، بیانگر خصلت فردی، منشاء طبقاتی و ستمگیری او در مبارزات اجتماعی است. بعدها، در تاریخ بعد از کودتای حوت، رضاخان با چهره سیدضیاء الدین طباطبائی، که از حوزه های مذهبی بیرون آمد، اما کمتر با عمامه و عبا ظاهر می شد؛ عامل مستقیم انگلیس روبرو هستیم، که بعد از کودتای رضاخان از صحنه ناپدید شد و بار دیگر در اوایل سال های ۱۳۲۰ به میدان سیاست پا مین گذارد. این روحانی انگلوفیل، مانند سلف خود شیخ فضل الله نوری، مذهب را وسیله ای برای تحکیم قدرت استبداد و بیگانگان دانست. ولی در تمام این سال ها مبارزه مردم برای ایجاد حاکمیت قانون لحظه ای قطع نشد. عجیب آنکه چه رضاخان و چه پسرش حتی به قوانین اساسی که آنان را شاه مملکت می دانست، وقعی ننهادند. مجلس قانونگذار را به هیچ انگاشته و خود را برجان و مال و ناموس یک ملت مالک می پنداشتند. آنچه که در تمامی این سال ها بر میهن ما تا زمان انقلاب بهمن ۵۷ رفت، حکومت بی قانون مشتی چپالوگر بود. تلاش زنده یاد دکتر محمد مصدق در سال های نخست وزیری اش در اجرای قانون (۱۳۳۰-۳۲) با توطئه و خدعه دربار و بیگانگان روبرو شد و سرانجام به سقوط دولت و بازداشت وی انجامید. تلاش وی برای محدود کردن قدرت شاه و اینکه «شاه فقط سلطنت کند و نه حکومت» و مبارزه اش برای جلوگیری از دخالت درباریان فاسد، از جمله خواهر شاه "آشرف" در اجرای امور دولتی و اعمال اراده فردی شان، به بازداشت وی و حبس انجامید. دکتر مصدق در خاطرات خود می نویسد: «از آنچه گذشت خوب معلوم شد که عزل من برای ترس از کمونیسم نبود و ترس از کمونیسم بهانه برای عزل من و چپاول مال ملت بوده است، که چنین قراردادی تصویب شود و معادن نفت کماکان در يد شرکت های خارجی درآید تا هر چه می خواهند ببرند... و برای حفظ این وضعیت ملت را از آزادی محروم و مجلس را در دست بگیرند تا هرچه از این مملکت بخواهند بدست دولت و مجلس دست نشانده اش انجام دهند.» (کتاب خاطرات و تالعات مصدق ص ۲۰۶)

تاریخ ایران در فاصله ۱۳۳۲-۱۳۵۷ نشان داد که ارزیابی دکتر مصدق، ارزیابی درستی بود. مصدق می نویسد: «تا ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد، حتی یک نفر هم از جمهوری حرف نزنده بود (ص ۲۹۴) و روز ۲۷ مرداد دستور اکید داد که... هرکس برخلاف رژیم سلطنت مشروطه اظهار کند، تعقیب نمایند...» (ص ۱۹۹ همان کتاب)

بنابراین، دیده می شود که شاه حتی نخواست دکتر مصدق را که طرفدار رژیم سلطنت مشروطه بود، تحمل کند. قانون اساسی ایران برای شاه چیز کاغذ پاره ای بی شمس نبود، سرسپردگی او به خارجیان (امریکا و انگلیس) بر منافع مردم و اجرای قانون ارجحیت داشت. همین نبود قانون بود که مخالفان شاه را بدون محاکمه به زندان ها می افکند و یا آنانرا مخفیانه مانند گروه جزئی اعدام می کردند.

با مرور سریع و اشاره گذرا به نمونه هایی از رویدادهای ایران، از اواسط قرن گذشته، سعی شد تا نشان داده شود، که تلاش برای برقراری حکومت قانون در ایران چه سرگذشت خونینی داشته است. سرگذشتی که اکنون فصل جدیدی از آن در ایران و در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری طرح شده است. محمد خاتمی، خود را موظف به تحقق بخشیدن به این خواست و نیاز جامعه اعلام داشته است! انتخابات نشان داد که مردم ایران اکنون بیش از هر دوره دیگری از تاریخ این مبارزه، خواهان برقراری قانون در کشور هستند و این قانون و قانونیت نمی تواند متاثر از انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ و منطبق با قانونی اساسی برآمده از این انقلاب نباشد. بی تردید زمان پشت سرمانده است و آنچه که ایرانی ها امروز خواهان آن هستند، فراتر از خواست هائی است که در قانون اساسی برآمده از انقلاب بهمن بازتاب یافت، اما اکنون جدال بر سر همان حدائقی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی نام دارد. جدالی که یک سر آن مردم هستند، و یک سر دیگر آن، مانند همه تاریخ گذشته این سرزمین، ارتجاع و غارتگران قرار گرفته اند. آنچه که در این مرحله، امیدها را افزون تر از ناامیدی ها می کند، همانا آگاهی گسترده مردم، درس هائی که از انقلاب بهمن گرفته شده، حضور نسل انقلاب بهمن و پیوند خیزش جدید با انقلاب بهمن ۵۷ است. در این نیز تردید نیست، که این بار ارتجاع و غارتگران و مخالفان قانون و قانونیت، با عظیم ترین مقاومت مردمی روبروست. مقاومتی که امید را به همان وسعت، بیشتر می کند.

* شیخ مهدی نوری (پدر نورالدین کیانوری) از روحانیون آزادیخواه و مبارزان مشروطیت بود.